

## چرا امام هادی(ع) به سامرا تبعید شدند؟

۲ اردیبهشت ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۱۱

متوکل (دهمین خلیفه عباسی) حضرت امام هادی(ع) را به وسیله «یحیی بن هرثمه بن اعین» از مدینه به شهر سامرا احضار کرد و آن حضرت در سامرا سکونت نمود تا به شهادت رسید. امام هادی(ع) در (سوم) ماه رجب سال ۲۵۴ در سامرا چشم از جهان فرو بست.

بعد از امام جواد(ع) به پسرش ابوالحسن، امام علی بن محمد(ع) رسید؛ زیرا همه خصلتهای امامت در او جمع بود و وجودش سرشار از فضایل و مناقب بود و هیچ کس جز او نبود که مقام پدرش به او ارث برسد، به علاوه پدرش امام جواد(ع) با تصریح و با اشاره، امامت و جانشینی آن حضرت را بعد از خودش بیان فرمود.

امام هادی(ع) در روستایی به نام «صریّا» نزدیک مدینه در نیمه ماه ذیحجه سال ۲۱۳ هجری، چشم به این جهان گشود و در «سامرا» در ماه رجب (سوم ماه) در سال ۲۵۴ هجری در حالی که ۴۱ سال و چند ماه از عمرش می گذشت، به شهادت رسید.

متوکل (دهمین خلیفه عباسی) آن حضرت را به وسیله «یحیی بن هرثمه بن اعین» از مدینه به شهر سامرا احضار کرد و آن حضرت در سامرا سکونت نمود تا به شهادت رسید.

مدت امامت آن حضرت ۳۳ سال بود. مادرش أم ولد بود و «سَمانه» نام داشت.

\* دو نمونه از فضایل و دلایل امامت امام هادی(ع)

۱. «اسماعیل بن مهران» می گوید: هنگامی که بار اول، امام جواد(ع) از مدینه به سوی بغداد می رفت، هنگام خروج، به او عرض کردم: فدایت گردم! من در مورد این سفر ترسان و نگرانم، امر امامت بعد از تو از آن کیست؟ آن حضرت خندان به من توجه کرد و فرمود: «آن که تو گمان کرده ای (شهادت) در این سال رخ نمی دهد».
- هنگامی که معتصم عباسی (هشتمین طاغوت عباسی) آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید، هنگام خروج آن حضرت از مدینه به حضورش شتافتم و عرض کردم: فدایت گردم! تو می روی، بعد از تو به چه کسی مراجعه کنیم؟ (امام بعد از تو کیست؟) آن بزرگوار گریه کرد به طوری که محاسنش از اشک چشمش تر شد، سپس به من رو کرد و فرمود: در این سفر، نگرانی و خطر وجود دارد، «أَلَا مَرُّ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ؛ مقام امامت بعد از من با پسر من علی (امام هادی(ع)) است».
۲. «خیرانی» می گوید پدرم می گفت: من ملازم و خدمتکار خانه امام جواد(ع) بودم که آن حضرت مرا بر آن گماشته بود، احمد بن محمد بن عیسی اشعری (از شیعیان) هرشب هنگام سحر نزد من می آمد تا حال امام جواد(ع) را که بیمار و بستری بود، بپرسد و گاهی «خادم مخصوص» حضرت جواد(ع) که بین او و (پدر) خیرانی رابطه برقرار بود و پیام (خصوصی) امام جواد(ع) را

برای او می آورد و پیام او را نزد امام جواد(ع) می برد، نزد (پدر) خیرانی می آمد، احمد بن محمد بن عیسی اشعری بلند می شد و می رفت و آن خادم مخصوص، با (پدر) خیرانی خلوت می کرد (و بین آنان به طور خصوصی، سخنانی رد و بدل می شد). (پدر) خیرانی می گوید: یک شب آن «خادم مخصوص» از حضور امام جواد(ع) بیرون آمد و احمد بن محمد بن عیسی (طبق معمول) برخاست و چند قدم رفت و خادم مخصوص با من خلوت کرد و با من هم سخن شد، احمد کمی بازگشت و نزدیک ما ایستاد به طوری که سخن ما را می شنید، خادم مخصوص به من گفت آقایت (امام جواد) سلام می رساند و می فرماید: «أَبْنِي مَاضٍ وَالْأَمْرُ صَائِرٌ أَلَى ابْنِي عَلِيٍّ...؛ من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندم علی انتقال می یابد و او بعد از من، همان حق را بر شما دارد که من بعد از پدرم، آن حق را بر شما داشتم». سپس خادم مخصوص رفت و احمد بن محمد اشعری، نزد من آمد و گفت: خادم مخصوص به تو چه گفت؟

گفتم: خیر است.

گفت: «آنچه را به تو گفت، من شنیدم» و شنیده خود را برای من بازگو کرد.

به احمد گفتم: خداوند این کاری که انجام دادی (سخن مخفی ما را شنیدی) بر تو حرام کرده و فرموده است: «وَلَا تَجَسَّسُوا...»؛ «تجسس نکنید».

اینک که (مرتکب حرام شدی و) سخن (مخفی خادم مخصوص) را شنیدی، آن را برای گواهی دادن در خاطره ات نگهدار، شاید ما روزی احتیاج به این گواهی پیدا کردیم و حتما از فاش ساختن آن بپرهیز تا وقتش فرا رسد.

(پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید: وقتی که صبح شد، آنچه را خادم مخصوص به من گفته بود (در مورد امامت حضرت هادی) در ده نسخه نوشتیم و آن ها را مهر کردم و به ده نفر از بزرگان اصحاب و شیعیان دادم و به آنان گفتم: «اگر قبل از آن که این نسخه ها را از شما بخواهم، مرگ به سراغم آمد، شما آن ها را باز کنید و بخوانید و مطابق آن عمل نمایید».

هنگامی که امام جواد(ع) از دنیا رفت، از خانه ام بیرون نیامدم تا این که مطلع شدم که بزرگان شیعه در منزل «محمد بن فرج» به گرد هم آمده اند و درباره مسأله امامت گفتگو می کنند و محمد بن فرج برای من نامه ای نوشت و در آن نامه مرا از اجتماع بزرگان شیعه در نزدش آگاه کرده و یادآوری کرده بود که اگر خطر فاش شدن در کار نبود، با هم نزد تو می آمدم و دوست دارم که سوار بر مرکب شوی و خود را به من برسانی.

(پدر) خیرانی می گوید: سوار بر مرکب شدم و خود را به خانه «محمد بن فرج» رساندم، دیدم بزرگان شیعه در نزد او اجتماع کرده اند، درباره امامت (امام هادی) با آنان گفتگو کردم، دیدم اکثر آنان در این باره در شک و تردید هستند، به آن ده نفر که نسخه ها را به آنان داده بودم و در مجلس حاضر بودند، گفتم: آن نسخه ها را بیرون بیاورید.

نسخه ها را بیرون آوردند. گفتم: همین مطلبی را که در این نسخه ها نوشته شده، من به آن مأمور هستم (و گواهی می دهم).

بعضی از حاضران گفتند: ما مایل بودیم گواه دیگری با تو وجود داشت تا گواهی تو را تأکید و محکمتر می کرد.

به آنان گفتم: خداوند، خواسته شما را برآورده کرده، این ابوجعفر اشعری (احمد بن محمد بن عیسی اشعری) است که در اینجا حاضر است، گواهی می دهد که این سخن مذکور در نسخه ها را (از خادم مخصوص) شنیده است.

حاضران، متوجه احمد اشعری شدند، از او خواستند گواهی دهد، ولی از گواهی دادن امتناع نمود.

(پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید: من احمد اشعری را به «مباهله» دعوت کردم، او از شرکت در مباهله ترسید و گواهی داد که آن سخن را شنیده است و گفت: من گواهی می دهم، ولی می خواستم این افتخار به یک فرد عرب برسد نه به من که از عجم

هستم، اما چون پای مباحله به پیش آمد، دیگر راهی برای کتمان گواهی نمانده است، آنگاه همه حاضران در آن مجلس به امامت حضرت هاد (ع) اعتقاد پیدا کردند و رفتند.

\* نمونه ای از معجزات امام هاد (ع)

«خیران اسباطی» می گوید: در مدینه به حضور امام هاد (ع) رفتم، به من فرمود: از واثق (نهمین خلیفه عباسی) چه خبر؟ گفتم: او به سلامت است و من نزدیکترین شخصی هستم که با او دیدار کرده و ده روز بیشتر نیست از او جدا شده ام. امام هاد (ع) فرمود: «مردم مدینه می گویند او مرده است».

عرض کردم: دیدار من با واثق از همه نزدیکتر بوده است.

فرمود: «مردم مدینه می گویند او مرده است».

وقتی که دیدم امام هاد (ع) باز از مردم مدینه سخن گفت، دریافتم که منظور، خودش می باشد.

سپس فرمود: جعفر چه کرد؟ (یعنی متوکل دهمین خلیفه عباسی که پسر معتصم بود چه می کند؟)

گفتم: او در زندان در بدترین حال می باشد.

فرمود: «آگاه باش او اینک خلیفه شده است».

سپس فرمود: «از «ابن زیّات» (وزیر واثق) چه خبر داری؟»

گفتم: مردم با او هستند و فرمان، فرمان اوست.

فرمود: «آگاه باش که این منصب برای او نکبت بود».

سپس سکوت کرد، آنگاه فرمود: «مقدّرات و احکام الهی واقع خواهد شد، ای خیران! واثق از دنیا رفت و جعفر متوکل به جای او نشست و ابن زیّات نیز کشته شد».

گفتم: فدایت شوم! چه وقت کشته شد؟

فرمود: شش روز بعد از بیرون آمدن تو (از سامرا).

\* احضار امام هاد (ع) از مدینه به پادگان سامرا

مورّخین علت انتقال امام هاد (ع) از مدینه به شهر سامرا را چنین نقل می کنند: عبدالله بن محمد (از طرف دستگاه طاغوتی بنی عباس) سرپرست جنگ و عهده دار نماز در مدینه بود، در مورد امام هاد (ع) نزد متوکل عباسی (دهمین خلیفه عباسی) سعایت و بدگویی کرد و تعمّد داشت که آن حضرت را بیازارد.

امام هاد (ع) از سعایت و بدگوییهای او نزد متوکل آگاه شد، نامه ای به متوکل نوشت و در آن نامه، آزاررسانی و دروغ بافی عبدالله بن محمد را متذکّر شد و خواستار رسیدگی گردید.

وقتی که نامه به دست متوکل افتاد، پاسخ نامه را نوشت و در آن نامه بسیار به امام هاد (ع) احترام نمود و آن حضرت را (در ظاهر محترمانه ولی در باطن برای اجرای سیاست شوم خود) به پادگان سامرا، دعوت کرد.

وقتی نامه متوکل به امام هاد (ع) رسید، ناگزیر آماده شد که از مدینه به سوی سامرا کوچ کند و با یحیی بن هرثمه، مدینه را به

قصد سامرا ترک نمود، وقتی که آن حضرت به سامرا رسید، متوکل (ریاکار و سالوس) یک روز مخفی شد و ترتیب داد که آن

حضرت به کاروانسرا که گداها در آن منزل می‌گزیدند وارد گردید، آن حضرت آن روز را در آن کاروانسرا به شب آورد سپس متوکل، خانه ای را در اختیار امام هاد(ع) گذارد.

(به این ترتیب، امام هاد(ع) را از مدینه به سامرا تبعید کرد و او را در یکی از خانه های لشکرگاه (پادگان) تحت نظر نگهداشت که در این صورت طبیعی است که رابطه شیعیان با امام هاد(ع) قطع شده و همه چیز در رابطه با او تحت کنترل قرار می‌گیرد و سرانجام، آن حضرت به طور مرموزی مسموم شده و به شهادت می‌رسد).

\* فرزندان امام هاد(ع)

امام هاد(ع) در (سوّم) ماه رجب سال ۲۵۴ در سامرا چشم از جهان فروبست و جسد مطهرش در همان خانه ای که سکونت داشت، به خاک سپرده شد. فرزندان او عبارتند از:

۱. ابامحمّد، امام حسن عسکر(ع) که مقام امامت بعد از امام هاد(ع) به او رسید.

۲، ۳ و ۴. حسین، محمد و جعفر (کذاب).

۵. عایشه.

منبع: مقام امامت

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/30176/چرا-امام-هاد-سامرا-تبعید-شدند>